

# چپ در حوالی راست مفرط

فرهاد شفیع‌زاده - دانیال ایمانی

<<یک سرباز پنتاگون در حوالی کوبانی کشته شد<sup>1</sup>>>

خبر دیگر نه برای آن روزهای «مقاومت استالینگرادی کوبانی» بلکه مربوط به همین چند روز گذشته است. سوگلی چپ ایران که زمانی جهت پراکتیزه کردن «پروژه ی رادیکال» اش یک نظر به این می کرد و یک نظر به آن، اکنون دیرزمانیست که در غایت و افق طرحی که می بایست جای بگیرد، جا خوش کرده است، طرحی که با اندک مذاقه ای در مبانی نظری اش، امکان ردیابی و مکانمندی اش را در چارچوب پلان کلان امپریالیستی آمریکا بوضوح می شد مشاهده کرد. آنهم نه در سناریویی که «چپ بین المللی» در توهماتش می پنداشت بلکه دقیقاً در مقابل این توهمات. اما در این میان نمی شود نقش میانجی و آن راوی سرهم کننده که باعث و بانی این انحراف شد را نادیده گرفت و یادی از آنها که چنین جنس بنجلی به ما انداختند نکرد. آری منظور همان چپ پروغرب است!

چپ پروغرب ( چپی که با وانهادن افق کلی مبارزه با سرمایه و پذیرش دال های مرکزی و ایدئولوژیک لیبرالیسم، من جمله حقوق بشر، سکولاریسم، دموکراسی و...) که اکنون چهره ی غالب چپ وطنی شده و انبوهی از گعده ها و حلقه های نظری را از رخدادهای «سیاست رادیکال» تا جریان «نقد اقتصاد سیاسی» ، از موسساتی چون پرسش و چپ پست مدرن دانشگاهی تا «کمونیست ها» ی سازمانهای اپوزیونی و مارکسیست های رژیم چنجی مطبوع آمریکا ، به شدت به شناسایی و نمونه یابی مواردی منحط و انحرافی از امر مبارزه روی آورده، در این میدان مقصر اول و آخر است.

این چپ که با اتکاء به کلاژهای آشفته ای چون رخداد بادیویی و آتش درهمجوشی چون نظریات هارت و نگری به تبیین عرصه ی مبارزاتی به اصطلاح جدید و انکشاف سطح نوینی از مبارزه آمده بود در نهایت با استهزاء ی دیدگاههای ضدامپریالیستی و رفض رویکردهای طبقاتی به مبارزه، به دامان دوگانه هایی همچون استبداد/دموکراسی ، اسلام سیاسی/سکولاریسم ، دولت / کنفدرالیسم دمکراتیک و دیگر فانتزیات فرو غلتید. آنچه تحت عنوان « شیوه های متفاوت زیست جمعی»، « دموکراسی رادیکال»، «سازماندهی از پایین» و دیگر ترمها و مفاهیمی که حول مناطق شمالی و عمدتاً کردنشین سوریه و کارگزار سیاسی اش تولید شده و بصورت انبوه در فضا منتشر گردید، از همین ناحیه قابل بحث است. در راستای همان دو گانه های کاذبی که علیرغم هر گونه وراجی نظری درباره آنها چیزی جز بخشی از سناریوهای امپریالیستی آمریکا و قدرت های منطقه ای در خاورمیانه نبودند.

<sup>1</sup> <https://syria.liveuamap.com/en/2019/2-may-a-us-soldier-was-killed-in-kobane-in-northern-syria>

این چپ نه تنها، گاه تنوره ی داغ روژاوايش ، بلکه اکنون نیز قادر به فهم هیچ امری از حیث فراسویش نیست . در عین کاربرد مفاهیم کلانش، در کاربستش ، در بستری سخت از اعلان مرگ کلان روایت است . با تردستی نه چندان زیرکانه ، با دشمن طبقاتی اش دست در دست می نهد که با دشمن مشترک ژلاتینی و متغییر شان با نامهای درون تهی و سوگیرانه ای همچون ارتجاع و مذهب به جنگ در آیند . کار و نان و آزادی و سرمایه به روسری و توسری و دوچرخه سواری و ناموس و اعدام و فلان و بهمان تقلیل می یابد . چپ وامانده و پشیمان و لنین خواننده و مدعی لنینیسمی که پوتین و ترامپ را هر دو امپریالیست می خواند ، نه برای اینکه ضد امپریالیست است بلکه برای اینکه امپریالیست امریکا را تطهیر کند و میان بد و بدتر امریکا را بد و شایسته تر میدان ، غالب کند .

پس از فرونشستن تب توهم تحقق سوسیالیزم قرن در مناطق کردنشین سوری ، انتظار این بود دست کم اکنون چپ سازمانی حامی آن عبرت گرفته بود و این امر نه چندان پیچیده را درک می کرد که افق مبارزه ی طبقاتی بدون فهمی عالمگیر از موقعیت و جایگاه کل طبقه در هر نقطه و بزنگاهی به راحتی به ضد خودش تبدیل می شود ، کما اینکه آرم پنتاگون هم توانست در کنار ستاره ی سرخ سوسیالیزم با نام مسخره ی مدافع فلان خلق آب در آسیاب نئو فاشیزم حاکم بریزد .

تعمیم نازمانمند گزاره های یک دستگاه اندیشه گانی سیاسی در یک قالب، و تعیین آنها بر مصادیق ثابت ، از جهل و یا شیادی نشأت می گیرد . دیالکتیک بر این معنی نظر دارد که تغییر و تحویل علل در تزه های متمایز و حتی همشکل، تبدیل به اصول جهتی متفاوت میشوند ، کما اینکه پیامدهای متفاوتی هم با خود می آورند ، لذا سنتزها هم، نا همگون می شوند و لاجرم ، عملاً تاکتیک ها و مواضع هم با کارکرد معلول های مختلف تاکتیک ها عمل مشخص و متمایز دارند . این می تواند همان تحلیل مشخص در شرایط مشخص باشد . پس منافع طبقه ی کارگر هم اصلی ماتقدم و پایدار و مکانیکی نیست . و شعور دیالکتیکی هم بر شور شعاری تقدم دارد .

از کمونیزم عشق آزاد حکمتی و جلسه به هم زنی گرفته که اسرائیل را تنها دمکراسی منطقه می داند تا کمونیزم قوم گرایی که از کل نظریات معاصر مارکسیستی تنها فهم کج و معوج خود از حق تعیین سرنوشت ملل آن هم تنها برای ملتی خاص که گویا کاملاً اتفاقی ، تحقق حق ملی آن ملت در دورنمای سیاست خارجی امریکا نیز تعریف شده ، همگی رئال پولتیک سوسیالیستی را جز در تحقق فوری قدر مشترکی از سوسیالیزم به ظن خود، با آمال امریکایی «خاورمیانہ ی بزرگ» و در عین حال تکه پاره و کوچک، نمی بینند .

این چپ با تداوم حرکت بر بستر مفهوم اینک گنگ و عام «چپ» ، عملاً بصورت شتاب زده ای در مدلول یابی صورتهایی پراکتیزه شده از چپ، این مفهوم را چنان تعمیم می بخشد، که دایره ی شمول اش از مسیح علی نژاد و کارزارهای چهارشنبه بازاراش تا کاسبان قومی کردایتی و فدرالیست را در برمی گیرد . بی گمان ایده تمامیت و گشودگی بر " امر کلی " ( مبارزه طبقاتی) توسط هر جریان مدعی چپ، تنها یک نتیجه بیشتر ندارد، و آنهم هبوط این جریان در درون گفتمان/پروژه ی رژیم چنج و درآمدن ذیل شعار انحرافی " سرنگونی جمهوری اسلامی هم استراتژی هم تاکتیک " خواهد بود .

---

---

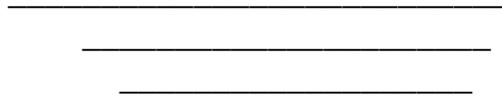
اکنون با در دست گرفتن " کارد آکامی " می توان به راحتی به تبیینی از عرصه رسید. چرا که مسئله ، سنجه ها و معیارهاست و اینکه چه پارادایم‌هایی را برای تعیین صدق و کذب می توان اصل قرار داد و کجا آگاهانه یا ناخودآگاه، دچار شیفت پارادایمی می شویم. بی گمان اندیشه ورز خردمند معیاری را که از اساس بر نوعی کین توزی و دشمنی پیشینی و لایتغییر باشد، نمی تواند در تمایز صدق و کذب و نفع و ضرر، مفید فایده بداند. اما چپ داستان ما فارغ از تمامی مبانی نظری و مشاهدات میدانی و تغییرات معطوف به زمان و مکان، در هر تحلیلی با تلاش ساده انگارانه و زرد ، صدق و کذب و چیدمان اش را با سنجه ی یقیناً نادرست دوری و نزدیکی و نسبت اش با امر بقا و فنای جمهوری اسلامی می سنجد. این کج اندیشی به درجه ای غلظت می یابد که گاه سوگیری های انترناسیونالیستی چپ جهانی را پشت گوش می نهد و کورمال کورمال بسمت حتی پذیرش نقش رژیم آپارتاید اسرائیل به پیش می رود. در موردی دیگر مواضع منحط و مردد آنها در باره ی کودتای نافرجام نظامی ونزوئلا نیز قابل ذکر است.

تذکرات و نقد سوسیالیستی بر رویکردهای دولت نیکولاس مادورو اگر هنگامه ی استحکام پایه های قدرت دولتی می بود، می توانست از یک نقد آگاه گرانه، و از منظری کمونیستی باشد، اما طنز ماجرا در این است که از قضا دقیقاً در آنی که تهاجم نیروهای امپریالیستی در غایی ترین سطوح خویش است ، و ایجنتهای پروژه ی آمریکایی در خیابان های کارآکاس در جولان اند، این نقد چیزی جز بازی در زمین گفتمان سرنگونی طلبی راست و نئوفاشیسم که گستره ای از ونزوئلا تا ایران یافته، نیست.

در چارچوب امر مبارزاتی طبقاتی اگر طبقه چنان واحد جهانی متصور نگردد، نه تنها کل مبارزه طبقه کارگر جهانی را دچار استحاله و افول میکند، بلکه تحقق نسبی و در یک گستره ی محدود ملی را نیز منتفی می سازد ، چرا که تقابل شعار گلوبالیزیشن جهانی با شعار کلاسیک « کارگران جهان متحد شوید » اتفاقی نیست و ناشی از عینیتی انضمامیست .

پاسکال فیلسوف خداپاور ، در صورتبندی برهان اش ، بر اثبات وجود خدا ، تأکید می کند که فارغ از تیقن و عقلانی بودن براهین اثبات وجود خدا ، اگر وجود یا عدم باری را همچون یک قمار یا شرط بندی ملاحظه کرد در هر صورت تأیید ایمان به خداوند ، به منفعت فرد قمارباز است. حال جدای از مسئله ی معرفتی وجود یا عدم وجود خداوند، این اشکال بر پاسکال وارد است که خدا تنها در تأیید و رداش معنی نمی یابد، بلکه پیامدهای عملی این ایمان است که مثلاً مورد نقد فلاسفه ملحد چون سارتر و راسل قرار می گیرد. چپ منحط داستان ما، در مغلطه ای پاسکالی قرار دارد ! از این قرار که مابین بقای جمهوری اسلامی پیرو منطق سرمایه، و براندازی این نظام و در مقابل حاکم شدن سیستمی همزمان سرمایه داری و آلت دست غرب ، دومی را انتخاب می کند. با این استدلال

آبکی که در صورت تحقق رژیم چنج ، دستاوردهای حداقلی همچون لغو حجاب اجباری، آزادی قر دادن، به دست می آید که خودش بهتر از نبودش است !. بلاهت این مشی از اینجاست که در نظر ندارد در مقابل کسب آزادی رقص و حال و هول، رژیم صرفا سکولار مورد نظرشان را بدست نمی آورند، بلکه تغییرات بنیادین در جایگاه ایران و نسبت اش با امر سلطه و استعمار نوین است که از مجرای این طرح و به کام غرب، تحقق می یابد. چرا که هر انقلابی اگر در محتوا مطابق این واژه باشد، باید بر بستری از تحلیل موقعیت و امکان یابی دخالت توده ، مستقل از فشار خارجی باشد. و حتا در این صورت هم ، آرایش و توازن قوای طبقاتی باید پایه ی آینده بینی یک مشی کمونیستی باشد. چپ پروغرب همچون کبک سر در برف کرده، کمترین توجه ای به توازن رزم طبقاتی نیرو و سوژه اش، در راستای پیشبرد یک کنش/سیاست طبقاتی ندارد و در این فضا تاکتیک ، استراتژی و چه بسا ایدئولوژی و آمال اش، در سرنگونی و فقط سرنگونی خلاصه می شود. این منظر هر چه می تواند باشد، الا کمونیسم.



بر اساس آنچه در شرح آمد ، فاکتورهایی برای تعیین حداقلی مصادیق نیروی چپ می توان بدست داد. یک نیروی چپ، من حیث چپ بودن اش، در جدال هایی همچون اسرائیل\_ فلسطین یا دولت ونزوئلا و کودتاگران آمریکایی، نمی تواند بی طرف و یا حتا مردد باشد. حضور جهت مند و ایجابی در این منازعات، همان امریست که باید بر آن تأکید داشت. چپ نمی تواند در قبال جنبش ها و پویش های رنگارنگ داخلی و میدانی، بدون در نظر گرفتن جایگاه گفتمانی، و غایت پروژه اش موضع گرفته و ورود کند. " دختران خیابان انقلاب " یا کمپین ضد اعدام، و یا مناقشات قومی/اتنیکی ، تا آنجایی موضوع یک کنش/سیاست چپی است که در مفصل بندی نهایی ، نسبت اش با امر طبقه تبیین شده باشد، و سود و زیان آن، از عینک منافع طبقه کارگر ارزیابی شده باشد.

پایان